

## زلزله و پس لرزه های اجتماعی آن



### آرش جاوید

کودکان چشم دوخته بر در، بازگشت پدران خود را انتظار می کشیدند و زنان خسته از کار و تلاش روزانه، خانه محقر خود را برای آرمیدن نان آورانشان مهیا می کردند، خورشید شرمگینانه روی در هم می کشید و تاریکی رفته رفته بر این اقلیم حاکم می گشت. روز شنبه ۹۱/۵/۲۱ حدود ساعت ۵ بعد از ظهر، در حالی که مسئولین نظام خود را برای میهمانی افطار آماده می کردند، (میهمانی هایی که به جایگاهی برای نمایش ریاکاری "زاهدان" حکومتی و همچنین برای سهم خواهی از خوان گسترده از غارت اموال عمومی زحمتکشان تبدیل گشته است) زلزله ای به قدرت ۶/۲ ریشتر بخش وسیعی از استان آذربایجان شرقی را به لرزه درآورد. زمین لرزه ای که تا ساعت ها بعد بی

## ارگان کارگران انقلابی متحد ایران خیزش

شماره ۱۳ شهریور ۱۳۹۱



### فهرست:

- |      |  |
|------|--|
| ص ۱  | زلزله و پس لرزه های اجتماعی آن           |
|      | زمینه های طبقاتی کشتار سبعمانه معدنکاران |
| ص ۶  | در آفریقای جنوبی                         |
|      | اسلامی کردن مهدهای کودک                  |
| ص ۱۶ | توسط مرتجعین حاکم                        |
| ص ۱۸ | نهادینه شدن شکنجه در جمهوری اسلامی ایران |
| ص ۲۱ | روش مارکس در درک جامعه و تاریخ           |
| ص ۲۳ | زنگ خطر: تکرار فاجعه وحشتناک تر از پیش!  |
| ص ۲۷ | بدرود عزیزان                             |

اعتنایی مسئولان رژیم را بدنبال داشت. ۷ ساعت پس از آنکه زلزله خانه های گلی مردم بی پناه شهرهای هریس، کلیبر، ورزقان و اهر و بیش از ۱۳۰ روستا را که بین ۷۰٪ تا ۱۰۰٪ بر سرشان آوار کرده بود، هنوز سردمداران حکومتی قادر به دل کندن از سفره رنگین طعام خود نبودند و لم دادن بر پستی های نرم و خلال کردن دندان و قصه قبضه کردن پست های کلیدی را بر نجات جان آسیب دیدگان از زلزله ترجیح می دادند. قبل از مراسم افطار بود و مسئولان راحت طلب نظام درباره کثرت "اعمال خیرشان" موعظه می کردند. در همان لحظه شبکه ۳ تلویزیون دولتی ارتجاع برنامه آخوند طباطبائی را پخش می کرد که ثمرات کارهای خیر بویژه دلایل شرعی و ثواب کمک کردن به مردم را توضیح می داد، غافل از آنکه در وسعتی عظیم از شهرها و روستاهای زلزله زده، فریادهای شیون و اشک و خون مصیبت زدگان فضای دردآلود از دست دادن عزیزان شان را صدچندان دهشتناکتر نموده و با چنگ و دندان و دست های خالی خاک و خشت های فرو ریخته را می کاویدند تا اثری از حیات بیابند یا اجساد را از زیر آوار خارج نمایند. اما رسانه ها و مسئولان رژیم بیشرمانه و به نوعی تعمداً "ککشان هم نمی گزد" و تا ساعت های مدید از اطلاع رسانی و کمک رسانی سر باز می زنند.

"به گزارش خبرنگار آرمان بعد از آوار زلزله مردم از دیر رسیدن نیروها و امداد رسانی در ساعات اولیه گلایه مندند. تا ظهر یکشنبه هنوز از آب و غذا خبری نیست." (روزنامه آرمان دوشنبه ۲۳ مرداد ۹۱)

مسئولان حکومتی که همواره فرصت طلبانه در پی سود جستن از شرایط بحران های مختلف بودند، اکنون ترجیح می دهند از به میدان کشیده شدن مردم پرهیز نمایند. رژیمی که به هنگام کوچکترین حرکت اعتراضی از جانب توده ها، در هر کجای خاک این سرزمین، بی درنگ نیروهای سرکوبگر خود را به محل گسیل می دارد و با افتخار از حضور برق آسای چکمه پوشان بسیجی و "سربازان گمنام" امام زمان خود یاد می کند، چگونه است که در این فاجعه ملی که منجر به از دست رفتن جان بیش از سیصد نفر از توده های زحمتکش (باتوجه به تناقض در دادن آمارها تا روز دوشنبه ۲۳ مرداد تعداد کشته ها ۳۰۶ نفر اعلام گردیده است که خبرهای منابع مردمی از افزایش تعداد کشته ها تا مرز ۱۰۰۰ نفر حکایت می کند). گردیده، با بی اعتنایی شبهه آفرینی به ویژه در ساعات اولیه حادثه، قصد عبور از این واقعه را دارد. "نماینده تبریز: مردم از انعکاس خبری صدا و سیما در خصوص زلزله روزشنبه بسیار گله مند بودند و علی رغم اینکه صدها نفر زیر آوار بودند، در

برنامه های تلویزیونی و سحرگاهی اشاره ای به وقوع این حادثه نشد. (روزنامه آفتاب دوشنبه ۲۳ مرداد ۹۱)

سیمای دروغپرداز جمهوری اسلامی که گاه و بیگاه با اقدام تهوع آورش از آنکادر کردن "محاسن" ولایت فقیه و یا قصه های موهوم و حماقت بار از زندگی شخصی وی، ساعت ها برنامه سازی می کند، با بیشرمی فوق العاده ای از انعکاس اخبار نابودی جان، هستی، خانه و کاشانه نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر از مردم زحمتکش و مدفون گردیدن صدها نفر در زیر آوار امتناع می ورزد:

"روز شنبه خبر زلزله شدید و پرتلفات در شمال غرب کشور به سرعت برق و باد در خبرگزاری ها، سایت های خبری و شبکه های مجازی چرخید و یک ساعتی طول نکشید که این خبر حتی به صدر اخبار برخی شبکه های ماهواره ای تبدیل شد، اما تا زمانی که این خبر به حدی از اهمیت برسد که شایسته زیرنویس های شبکه خبر و دیگر شبکه های داخلی که از بودجه بیت المال همین مردمی که زیر آوار مانده یا کشته شده بودند برسد، ساعت ها زمان طی شد! ... ولی مردم ایران در همان شب نباید متوجه می شدند که در سرزمین شان در همان لحظه صدها و شاید هزاران نفر در اثر حادثه زلزله کشته،

زخمی شده و یا زیر آوار منتظر رسیدن یک دست یاریگر هستند. واقعا صدا و سیمای ما چه زمانی از حالت یک بوقچی تبلیغاتی خارج شده و وقتی در سال هزاران میلیارد تومان از بودجه عمومی این ملت می مکد، واقعا متعلق به همه مردم خواهد شد؟" "... در طول این مدت، مردم به صورت خودجوش اقدام به نجات مصدومان و خروج اجساد قربانیان از زیر آوارها کرده اند." (آفتاب یزد ۲۳/۵/۹۱)

ابعاد فاجعه بار سهل انگاری و به هیچ انگاشتن جان و هستی مردم، از سوی مسئولان و مقامات بی لیاقت و رذل حکومتی به ماهها پیش از این حادثه برمی گردد، گویی آنان وظیفه ای جز تخریب و نابودی هست و نیست توده ها برعهده ندارند: "ما حدود ۸ ماه پیش در بررسی هایی متوجه شدیم که گسل شمال غرب کشور یا همان تبریز از سرعت حرکت بالایی برخوردار است و ما متوجه شدیم که براساس حرکت این گسل می توان بازه زمانی وقوع زلزله را تا حدی پیش بینی کرد. نظری افزود: قدرت وقوع این زلزله قابل پیش بینی نبود اما خرابی این گسل چیزی ۱۰ برابر شدیدتر از زلزله دو روز گذشته است. وی با بیان اینکه پژوهشگاه زلزله مطالعات خود پیرامون این گسل را با نمایندگان مجلس و استاندارها مطرح کرده بود خاطر نشان کرد: متأسفانه نتایج مطالعات به صورت جدی پیگیری

نشد. وی تصریح کرد: نکته حائز اهمیت این است که وقوع زلزله غیرقابل پیش بینی است اما بازه زمانی و میزان قدرت زلزله خیزی گسل را می توان با مطالعات زمین شناسی تا حدی پیش بینی کرد و از بروز تلفات مالی و جانی تا حدی جلوگیری نمود. " (همانجا). این بی اعتنائی ها که تاکنون به آمار بالغ بر ۱۰۰۰ نفر کشته (آمار رسمی ۳۰۶ کشته اعلام گشته است) انجامیده، تا بدان حد ادامه می یابد که پس از وقوع زلزله علی رغم درخواست مکرر شهروندان به کمک های غذایی، آب و چادر و حتی امدادسانی برای آواربرداری، در روز یکشنبه، یعنی فقط یک روز پس از این حادثه از سوی برخی از مسئولان پایان عملیات آواربرداری اعلام می گردد و مسئولان هلال احمر و ستاد بحران از بی نیازی نسبت به کمک های مردمی سخن می رانند و از پذیرش کمک از کشورهای دیگر در راستای بازی های سیاسی رژیم، سر باز می زنند: "رئیس سازمان امداد و نجات جمعیت هلال احمر بعد از ظهر دیروز از پایان عملیات جستجو و نجات و توزیع چادر و پتو میان زلزله زدگان خبر داد. (جام جم ۹۱/۵/۲۳) در حالی که مطبوعات ۹۱/۵/۲۵ از خروج مادر و فرزندی از زیر آوار توسط سگ های زنده یاب خبر دادند. افاضات سردار مؤمنی رئیس پلیس راهور ناجا نیز در کمرنگ جلوه دادن ابعاد

تلفات انسانی این فاجعه، روی دیگر این بی اعتنائی عمدی و اهمال کاری ها است که گویی فقط اظهار نظر وی کم بود تا پرونده سیاه عملکرد رژیم در این فاجعه مزین تر گردد! "خسارات جانی زلزله اخیر با کشته های پنج روز در جاده های کشور برابر است!" (۵/۲۶ - همانجا)

صدا و سیمای جمهوری ارتجاعی اسلامی که گویی به قصد انتقام جویی از مردم ستمدیده این مناطق برآمده باشد نه تنها تا ساعت ها اقدام به بایکوت خبری می نمود، بلکه در شب حادثه بدون هیچ تغییری در پخش برنامه های کذایی خود، بی شرمانه به پخش برنامه طنز "خنده بازار" نیز اقدام می نماید. "نماینده مردم مشکین شهر: مسئولین صدا و سیما باید از این حرکت خود ... چرا که بیگانگان با ما ابراز همدردی میکنند ولی صدا و سیما خنده بازار پخش می کند." (روزنامه آفتاب ۲۴ مرداد ۹۱)

آنچه با وقوع این گونه حوادث برای محرومین و توده های آسیب پذیر جامعه آشکار می گردد این است که این وقایع علی رغم اینکه نتایج تأسف باری را برای مردم زحمتکش بجای می گذارد و آوار گشتن سرپناشان و مرگ ونیستی را برایشان به بار می آورد، لیکن به عریان ترین شکلی تبعیض میان طبقات دارا و بی چیز و

فاصله طبقاتی موجود را دریافته و تفاوت های میان زندگی سرمایه داران و زمین داران را با زندگی طبقه کارگر و دیگر زحمتکش جامعه را در جلوه های متفاوت نمایان می سازد. بخشی از این تفاوت ها با دیدن بنیان های مستحکم و کاخ ها و برج ها و ویلاهای مجلل و بیغوله های خشتی و فرتوت در جامعه شناخته می شود.

مجموع آنچه که پس از وقوع زمین لرزه اتفاق افتاده است حکایت از بی اعتنایی مسئولان رژیم نسبت به جان و مال مردم زیر ستم دارد. حال اگر ولی فقیه مفت خور و جنایتکار پس از ۳۰ ساعت از وقوع زلزله از خماری درآمده و پیامی در سه خط به رسانه ها ارسال می کند، و یا وقیحانه تر از آن گزافه گویی معاون اول رئیس جمهوری که قول دو ماهه ساخت خانه های ۴ شهر و ۱۳۰ روستا را می دهد، و یا رفتن با تأخیر مقامات به مناطق فوق در حالی که حتی لبخند به لب داشته و دوربین ها به انعکاس پر رنگ بازدید آنان از خرابه های به جا مانده، در سیمای رژیم پرداخته اند، و یا عدم حضور مسئولینی مانند وزیر راه و شهرسازی به عنوان متولی اصلی بازسازی و رسیدگی به وضعیت راه های این مناطق و درعوض حضور وی (نیکزاد) در مدینه در حال عبادت و مناجات! (در رکاب احمدی نژاد)، مشاهده می کنیم، کوچکترین دردی از رنج های بیکران مردم

مصیبت دیده این مناطق را درمان نخواهد کرد. اما آنچه بیش از هر چیز در پس این همه ننگ و نفرت و رذالت رژیم، مشهود بود اراده و عمل جمعی، همیاری و همکاری وسیع مردمی بود که بیدریغ از اولین ساعات وقوع این فاجعه به یاری مصیبت دیدگان محروم و بی پناه شتافتند تا مرحمی بر آلام عمیق و جبران ناپذیر آنان نهند و خود تصمیم گیرنده و مجری عمل، امداد و نجات هم سرنوشتان خویش باشند. آنان نشان دادند که حتی در بحرانی ترین لحظات مرگ و زندگی نیز، کوچکترین اعتماد و توهمی نسبت به رژیم حامی سرمایه داران ز الوصفت و سایر مفتخوران راحت طلب و مزدوران، نمی توان داشت. برای تغییر سرنوشت خود راهی جز اتحاد و همبستگی برای بنیان نهادن دنیای نوین بدون دخالت سرمایه داران و زمین داران نخواهیم داشت.

آ. ج- ۲۶ مرداد ۹۱

**برای ارتقای خیزش ما به یاری همه جانبه**

**انقلابیان پرولتاری نیازمندیم**

**[ruwo.iran@gmail.com](mailto:ruwo.iran@gmail.com)**

۲۵۹ نفر از کارگران را دستگیر کردند. درگیری روز ۱۶ اوت پلیس با ۳۰۰۰ کارگر حفار معدن، از یک هفته پیش از این کشتار فجیع آغاز شده بود. در برخوردهای روزهای قبل از این کشتار بزرگ نیز ده نفر از جمله دو پلیس کشته شده بودند.

پلیس آفریقای جنوبی در زمان آپارتاید به سادگی به صف معترضان یا تظاهر کنندگان تیراندازی می کرد، که کشتارهای شارپ ویل (سال ۱۹۶۰)، با ۶۹ کشته) و سووتو (سال ۱۹۷۶، با بیش از ۷۰۰ کشته) نمونه هائی از آن هستند. پلیس رژیم کنونی نیز روش های پلیس نژاد پرست را در خدمت به سرمایه به ارث برده است و برای سرکوب کارگران و وادار کردن آنها به تسلیم در برابر کارفرمایان بی محابا به شلیک گلوله دست می زند. یا این تفاوت که در آن زمان پلیس در خدمت سرمایه داران و زمینداران سفید پوست نژاد پرست بود و کارگران و دانشجویان و توده های سیاه پوست را به زیر رگبار گلوله می گرفت و اکنون پلیس در خدمت سرمایه داران و زمینداران، چه سفید پوست و چه سیاه پوست، چه بین المللی و چه داخلی است. بخشی از این سرمایه داران از درون رهبری حزب کنگره ملی آفریقا (حزب حاکم)، اتحادیه های کارگری و صاحب منصبان دستگاه دولتی پس از آپارتاید

## زمینه های طبقاتی کشتار سبعانه معدنکاران در آفریقای جنوبی



### سهراب شباهنگ

روز ۱۶ اوت ۲۰۱۲ (۲۶ مرداد ۱۳۹۱)، نیروهای پلیس آفریقای جنوبی به روی کارگران معدن پلاتین شرکت انگلیسی لانمین در ماریکانا (روتسنبورگ) واقع در ۱۰۰ کیلومتری شمال غربی ژوهانسبورگ، آتش گشودند. کارگران به دنبال یک هفته اعتصاب برای افزایش مزد از حدود ۴۰۰ راند (۵۰۰ دلار) به ۱۲۵۰ راند (۱۵۰۰ دلار) در ماه و سرسختی کارفرما در عدم پذیرش خواست های شان، معدن را اشغال کرده بودند. در اثر این تیر اندازی وحشیانه پلیس، ۳۶ کارگر جان خود را از دست دادند و ۷۸ تن زخمی شدند. نیروهای سرکوبگر سپس

سر برآورده اند که بورژوازی بوروکراتیک جدیدی را تشکیل می دهند (۱).

## وضعیت اقتصادی و اجتماعی کارگران آفریقای جنوبی

کارگران معدن پلاتین ماریکانا در شرایط اقتصادی دشواری زندگی می کنند. میانگین مزد آنان حدود ۵۰۰ دلار در ماه است و محل زندگی شان دخمه هائی در کنار معدن است که حتی آب ندارد. کارگران می گویند که با چنین مزدی حتی قادر به تأمین هزینه تحصیل فرزندان خود نیستند.

اما این وضعیت تنها ویژه معدنکاران نیست. وضع عمومی دیگر کارگران این کشور نیز همین و حتی بدتر از این است. طبق گزارش برنامه توسعه سازمان ملل در سال ۲۰۱۰، ۶ میلیون نفر در آفریقای جنوبی درآمد روزانه ای کمتر از ۱۰ راند (حدود ۱٫۲ دلار) داشتند که می بایست عهده دار هزینه ۴ تن دیگر باشند، یعنی حدود ۳۰ میلیون نفر با درآمد روزانه ای کمتر از ۱۰ راند زندگی می کردند. ۱۵ میلیون نفر برای زنده ماندن متکی به کمک های اجتماعی اند و تقریباً ۲۵ درصد خانوارها از غذای کافی محروم اند. براساس آمارهای نیروی کار آفریقای جنوبی نرخ بیکاری کسانی که به دنبال کار

هستند ۲۵ درصد است و رقم واقع بینانه تر که شامل کسانی که از پیدا کردن کار نا امید هستند نیز می شود به ۳۶ درصد می رسد. درآمد ۵ درصد پردرآمدترین بخش جمعیت، ۳۰ برابر درآمد ۵ درصد کم درآمدترین بخش اهالی است. مدیران بیست شرکت که در بورس ژوهانسبورگ ثبت شده اند ۱۷۲۸ برابر یک کارگر متوسط درآمد دارند. (۲)

طبق داده های منبع (۲) نرخ تورم که در سال ۲۰۱۰ حدود ۳٫۵ درصد بود در سال ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ به ۵٫۳ تا ۶٫۱ درصد رسیده است و برای لایه های کم درآمد ۶٫۴ تا ۶٫۸ درصد است در حالی که نرخ افزایشمزدها از این کمتر بوده است.

ضریب جینی که شاخصی کمی برای بیان درجه نابرابری در جامعه است، در آفریقای جنوبی بسیار بزرگ و یکی از بالاترین ضریب ها در سطح جهان است (۳).

این نابرابری های خیره کننده که بیانگر تضاد طبقاتی فاحش در جامعه آفریقای جنوبی اند تنها به بخش خصوصی مربوط نمی شوند. طبق گفته حزب کمونیست آفریقای جنوبی، که همراه با حزب کنگره ملی آفریقا و اتحادیه های کارگری پشتیبان حکومت ژاکوب زوما است و در این

حکومت شرکت دارد، ۸۱ درصد آفریقای جنوبی ها درآمد ماهیانه ای کمتر از ۶۰۰۰ راند (معادل ۷۲۰ دلار) دارند و در بخش عمومی تفاوت بین بالاترین و پائین ترین حقوق ها، ۹۱ به ۱ است (۴).

با آنکه تبعیض نژادی رسماً از میان رفته اختلافات فاحش سطح و کیفیت زندگی میان سفید پوستان و سیاه پوستان حکم فرما است: امید زندگی سفید پوستان (که حدود ۱۰ درصد جمعیت را تشکیل می دهند)، ۷۱ سال و امید زندگی سیاه پوستان (که ۸۰ درصد جمعیت اند) ۴۸ سال است (منبع ۲).

بنا به گزارش سازمان همکاری اقتصادی برای توسعه OECD، در سندی زیر عنوان *گرایش های توزیع درآمد و فقر در آفریقای جنوبی* (ژانویه ۲۰۱۰)، در سال ۱۹۹۳ (سال آخر رژیم آپارتاید)، درآمد متوسط سرانه یک سیاه پوست در آفریقای جنوبی ۱۰٫۹٪ در آمد سرانه یک سفید پوست بود و در سال ۲۰۰۸، یعنی ۱۵ سال پس از پایان رژیم آپارتاید، این نسبت به ۱۳٪ رسید (یعنی این نسبت در طی ۱۶ سال تنها دو واحد درصدی افزایش یافت. اگر قرار باشد که اختلاف در آمد سرانه سیاه پوستان و سفید پوستان به این منوال رفع شود باید ۶۲۰ سال صبر کرد!)

طبق این گزارش طی این ۱۵ سال کل نابرابری درآمد (با در نظر گرفتن گروه های نژادی مختلف جمعیت یعنی سفید پوستان، هندی ها، رنگین پوستان و سیاه پوستان) کاهش نیافته است و در آینده افزایش خواهد یافت. این گزارش همچنین می افزاید که نابرابری و فقر در درون خود سیاه پوستان هم اکنون از گرایش کلی نابرابری و فقر در جامعه بیشتر است و بیشتر هم خواهد شد. این بدان معنی است که در درون بخش سیاه پوست جامعه (که حدود ۸۰ درصد جمعیت را تشکیل می دهد) شاهد جدائی و شکاف وسیع بین یک بخش کوچک سرمایه دار و بخش عظیم کارگر و لایه های تهی دست دیگر هستیم و اگر وضع به همین صورت ادامه یابد در آینده هم خواهیم بود.

بدین سان کارگران آفریقای جنوبی دستخوش استثمار شدید سرمایه داران گروه های نژادی مختلف (سفید پوستان، هندی ها، رنگین پوستان و سیاه پوستان) این کشور و نیز سرمایه گذاران خارجی هستند و باید مبارزات کارگران این کشور و سرکوب پلیسی از جمله کشتار وحشیانه ۱۶ اوت ۲۰۱۲ و حتی برخوردهای بین سندیکائی را که گاه به گاه به کشته شدن کارگران می انجامد در چارچوب وضعیت طبقاتی و اجتماعی این کشور و در شرایط بحران اقتصادی جهانگیر سرمایه داری بررسی کرد. تنها با تحلیل طبقاتی



سندیکاها و حزب کمونیست آفریقای جنوبی می کنیم و در پایان جمع بندی خلاصه خود را مطرح می سازیم.

### سرمایه گذاری خارجی در آفریقای جنوبی

در سطرهای دوم و سوم جدول زیر سرمایه گذاری مستقیم خارجی (به میلیون دلار) (بر حسب داده های آنکتاد) و میزان سرمایه گذاری ناخالص داخلی یا تشکیل سرمایه پایدار ناخالص داخلی (بر حسب داده های آماری آفریقای جنوبی) در سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ درج شده است. سطر آخر نسبت سرمایه گذاری مستقیم خارجی به کل تشکیل سرمایه ناخالص داخلی در هر سال یا به عبارت دیگر وزن نسبی سرمایه گذاری خارجی در کل سرمایه گذاری پایدار ناخالص داخلی را نشان می دهد:

تا حد ممکن جامع و مشخص می توان این رویدادها را درست فهمید، از آنها درس گرفت و موضع گیری درست در مورد آنها داشت. تنها براساس چنین موضع گیری ای همبستگی با توده کارگران آفریقای جنوبی می تواند کارائی داشته باشد، همبستگی ای که به معنی چشم بستن بر خطاها و انحرافات سازمان های آنها و نیز برخی جنبه های حرکت مبارزاتی خود کارگران نمی تواند باشد.

ما در بالا وضعیت بورژوازی آفریقای جنوبی، چه بورژوازی مانده از دوره آپارتاید و چه بورژوازی نوینی را که با تکیه بر دستگاه دولتی و دیگر نهاد های رژیم پس از آپارتاید تکامل یافته بررسی کردیم. در زیر به طور خلاصه به سرمایه گذاری مستقیم خارجی در این کشور می پردازیم و به طور خاص نقش شرکت لانمین را بررسی می کنیم. در آخر اشاره ای به نقش

سال	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱
سرمایه گذاری مستقیم خارجی	۱۴۰۰	۸۰۷۵	۱۳۷۸۴	۱۰۹۵۱	۲۴۰۶	۶۳۷۴
تشکیل سرمایه پایدار ناخالص داخلی	۴۴۶۳۱	۵۸۹۷۸	۶۴۱۴۸	۶۵۰۴۳	۷۰۹۷۳	۷۵۰۷۲
نسبت سرمایه گذاری مستقیم خارجی به تشکیل سرمایه پایدار ناخالص داخلی (درصد)	۳,۱۴	۱۳,۶۹	۲۱,۴۹	۱۶,۸۴	۳,۳۹	۸,۴۹

ملاحظه ای از کل تشکیل سرمایه پایدار ناخالص را تشکیل می داد، اما از سال ۲۰۱۰ سرمایه

دیده می شود که سرمایه گذاری مستقیم خارجی در سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ درصد قابل

گذاری خارجی و در نتیجه سهم آن در تشکیل سرمایه پایدار ناخالص کاهش یافته است. البته برای دیدن وزن واقعی سرمایه خارجی در سرمایه گذاری ناخالص داخلی باید علاوه بر سرمایه گذاری مستقیم، وام خارجی به بنگاه ها را نیز در نظر گرفت. در سال های ۲۰۰۹، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ مجموع سرمایه گذاری خارجی و وام خارجی به شرکت ها (بخش خصوصی و بخش عمومی)، غیر از وام خارجی به مؤسسات مالی و غیر از وام به دولت، به ترتیب چنین بوده است: ۳۳۹۰۲ میلیون دلار، ۴۴۷۲۱ میلیون دلار و ۴۸۵۰۹ میلیون دلار که بیانگر به ترتیب ۵۲ درصد، ۶۳ درصد و ۶۵ درصد سرمایه گذاری ناخالص کشور در این سال ها بوده است. بدین سان وزن عظیم سرمایه خارجی، به ویژه سرمایه مالی در اقتصاد آفریقای جنوبی مشاهده می شود.

بخش مهمی از سرمایه گذاری مستقیم خارجی در آفریقای جنوبی را سرمایه گذاری در معدن از جمله در معادن پلاتین آفریقای جنوبی (که ۸۰ درصد تولید جهانی این ماده را در خود متمرکز کرده) تشکیل می دهد. سه شرکت بزرگ استخراج و تولید پلاتین که رتبه اول تا سوم جهانی را به خود اختصاص داده اند، یعنی شرکت آنگلو پلاتینیوم، ایمپالا و لانمین در

آفریقای جنوبی فعالیت دارند و معادن عظیمی را مورد بهره برداری قرار می دهند. یک بازار بسیار مهم پلاتین صنعت خودرو سازی است. در اثر بحران اقتصادی جهانی، تقاضا و در نتیجه تولید خودرو در کشورهای بزرگ کاهش یافته که بر تقاضای پلاتین نیز اثر گذاشته است. شرکت آنگلو پلاتینیوم ۵۵,۳ میلیون دلار زیان برای نیمه اول امسال اعلام کرده است. شرکت لانمین برنامه کاهش هزینه از سالی ۲۸۵ میلیون پوند (۴۵۰ میلیون دلار) به ۱۶۰ میلیون پوند (۲۵۲ میلیون دلار) را در دستور کار خود قرار داده است. همین شرکت سال گذشته ۹۰۰۰ کارگر از معادن مورد بهره برداری خود را بیکار کرد.

بدین سان شرکت لانمین که ۲۸۰۰۰ کارگر در استخدام دارد کوشید و می کوشد در مقابل جنبش کارگران این شرکت و مطالبات آنان برای افزایش مزد تا آخرین لحظه سرسختی و عدم انعطاف نشان دهد. در همان حال این شرکت تاکتیک های چندی برای ایجاد اختلاف در میان کارگران (بر حسب عضویتشان در این یا آن اتحادیه یا بر حسب اینکه محلی اند یا از منطقه دیگری آمده اند، یا افزایش مزد یک بخش به زیان بخش دیگر و غیره) به کار می گیرد که تا

## اتحادیه های کارگری

اما در جنبش کارگران لانمین، تنها مسأله کارگران، کارفرما و ترفند های او نیست. نقش اتحادیه های کارگری به علت اینکه اکثریت کارگران عضو اتحادیه هستند بسیار مهم است. نقش اتحادیه ملی معدنکاران (NUM) که در کل معادن کشور نفوذ و حدود ۳۰۰ هزار عضو دارد و وابسته به کنگره اتحادیه های کارگری آفریقای جنوبی (COSATU) با حدود ۱,۸ میلیون عضو است، در این مورد به ویژه مهم است. هر قدم مثبت یا منفی این اتحادیه می تواند بر جنبش کارگران تأثیر مهمی داشته باشد. اما دیدیم که این اتحادیه با حزب بورژوائی حاکم آفریقای جنوبی، کنگره ملی آفریقا، روابط بسیار نزدیکی دارد. بسیاری از رهبران مهم این حزب از درون این اتحادیه بیرون آمده اند و برخی از آنها چنانکه دیدیم سرمایه داران بزرگی اند. یکی از مدیران غیر اجرائی همین شرکت لانمین از کادرهای سابق این اتحادیه است. اتحادیه ملی معدنکاران در چارچوب کنگره اتحادیه های کارگری آفریقای جنوبی (COSATU) و حزب کمونیست آفریقای جنوبی متحد کنگره ملی آفریقا و حکومت ژاکوب زوما است. حکومت آفریقای جنوبی چنان که دیدیم حکومتی بورژوائی و حامی سرمایه (داخلی یا خارجی) در مقابل کار،

آنجا که بتواند از عمل متحد کارگران جلوگیری کند.

لانمین بی شرمانه در اعلامیه خود مدعی است که کشته شدن کارگران مسأله ای مربوط به نظم عمومی است و ربطی به روابط کار ندارد. هر ناظری که رویداد های یکی دو هفته اخیر ماریکانا را تعقیب کرده باشد نقش غیر قابل انکار این شرکت را در کشتار کارگران توسط پلیس می بیند. سرسختی این شرکت نه تنها در نپذیرفتن خواست های کارگران، بلکه در تهدید آنها و در سرپیچی از مذاکره از یک سو، و بازی پیچیده او برای بهره برداری از اختلاف بین اتحادیه ها از سوی دیگر، بی شک نقش بسیار مهمی در وخامت اوضاع و دامن زدن به خشونت داشت. لانمین بیش از صد سال است در آفریقا فعالیت دارد و دارای «سوابق درخشان» مستعمراتی و پیوندهای نزدیک با دربار انگلیس است. روابط و معاملاتش با حکومت های نژاد پرست آفریقای جنوبی و رودزیا (زیمبابوه کنونی) پوشیده نیست. چنین شرکت سرمایه داری امپریالیستی ای نمی تواند قیافه معصوم بگیرد و دست خود را از این جنایت بشوید.

که توسط طرفداران اتحادیه کارگران معدن و ساختمان به قتل رسید.

اتحادیه کارگران معدن و ساختمان خود را اتحادیه ای «غیر سیاسی» و غیر کمونیست اعلام می کند و انتقادش به اتحادیه ملی معدنکاران این است که سران این اتحادیه نه کار سندیکائی در دفاع از منافع کارگران، بلکه «کار سیاسی» در معنی دفاع از سیاست کنگره ملی آفریقا و حکومت می کنند و در ضمن به فکر ترقی شخصی و منافع خود هستند. اتحادیه ملی معدنکاران می گوید که اتحادیه کارگران معدن و ساختمان برای تحکیم موقعیت خود به حرکات آنارشویستی و خشونت آمیز روی می آورد و با انگشت گذاشتن بر روی منافع بخشی از کارگران (در این حالت ویژه کارگران حفار و نه کل کارگران معدن)، منافع عمومی کارگران و روند عمومی مذاکره با کارفرما را به خطر می اندازد. از جمله به مخالفت این سندیکا با توافقی که (ظاهراً) با کارفرما در مورد مزد صورت گرفته بود اشاره می کند و اتحادیه کارگران معدن و ساختمان را به تحریک کارگران و کشاندن آنها به درگیری خشونت آمیز با پلیس و تهدید کسانی که با روش آن سندیکا مخالفند متهم می کند.

و بستر شکل گیری بورژوازی بوروکراتیک نیرومندی است که بدان اشاره کردیم. کادرهای اتحادیه ملی آفریقا، همچون کادرهای اتحادیه ملی معدنکاران، از نظر فکر و عمل طرفدار سرمایه داری اند. این امر حتی در حقوق دریافتی سران اتحادیه ملی معدنکاران خود را نشان می دهد. حقوق دریافتی فرانس بالنی دبیرکل این اتحادیه ۱,۴ میلیون راند، برابر ۱۶۸۰۰۰ دلار در سال است که ۱۴۰۰۰ دلار در ماه می شود و این در حالی است که حقوق متوسط معدنکاران حدود ۵۰۰ دلار در ماه است.

اتحادیه دیگری به نام اتحادیه کارگران معدن و ساختمان (AMCU) وجود دارد که رهبران آن حدود ۱۰ سال پیش از اتحادیه ملی معدنکاران جدا شدند و یا به قول این آخری ها اخراج شدند. این اتحادیه در دو سال گذشته رشد نسبتاً زیادی پیدا کرده و ۵۰۰۰۰ عضو دارد. در معدن لانمین همچنان که در معادن دیگر بین اتحادیه ملی معدنکاران و اتحادیه کارگران معدن و ساختمان رقابت و گاه درگیری وجود دارد که حتی به کشته شدن کارگران طرفدار این یا آن اتحادیه می انجامد. مثلاً از ده نفر که در روز های پیش از کشتار بزرگ لانمین کشته شدند یکی شان از اعضای اتحادیه ملی معدنکاران بود

## موضع حزب کمونیست آفریقای جنوبی

موضع حزب کمونیست آفریقای جنوبی در این اعتصاب و درگیری و کشتار کارگران، حمایت بی چون و چرا از اتحادیه ملی معدنکاران است و درست مانند این اتحادیه تقصیر عمده در این جریان را به گردن اتحادیه کارگران معدن و ساختمان می اندازد و هیچ اعتراض و حتی انتقادی به پلیس و کشتار کارگران توسط نیروهای سرکوبگر ندارد. همان گونه که انتقادی به حکومت آفریقای جنوبی هم نمی کند. این حزب حتی اعلامیه ای منتشر کرد و در آن از پلیس خواست تا دو تن از رهبران اتحادیه کارگران معدن و ساختمان را دستگیر کند.

دفاع حزب کمونیست آفریقای جنوبی از اتحادیه ملی معدنکاران و عادی تلقی کردن کشتار کارگران توسط پلیس ناشی از سیاست عمومی اتحاد این حزب با کنگره ملی آفریقا و در واقع پذیرفتن رهبری این حزب بورژوائی است، به این بهانه که زمانی این حزب با حکومت آپارتاید و نژادپرستی مبارزه می کرد. واقعیت این است که مبارزه با نژاد پرستی و آپارتاید در آفریقای جنوبی اگر نگوئیم تمام شده دست کم دیگر مبارزه اصلی را تشکیل نمی دهد. وانگهی طبقه کارگر و حزبی که مدعی است حزب طبقه کارگر است، هرگز نباید رهبری حزب

بورژوائی یا خرده بورژوائی را بپذیرد و باید مبارزه مستقل خود را با بورژوازی خودی و بین المللی به پیش برد و اتفاقا چنانکه دیدیم حزب کنگره ملی آفریقا و حکومت آفریقای جنوبی مدافعان بی شرم بورژوازی خودی و بین المللی اند و پلیس جنایتکار خود را هر زمان که لازم ببینند برای کشتار کارگران بسیج می کنند.

جمع بندی کلی از مبارزه کارگران آفریقای جنوبی و عملکرد اتحادیه ها، احزاب و ماشین دولتی آفریقای جنوبی و شرکت لانمین را می توان چنین خلاصه کرد:

- ضرورت مبارزه مستقل پرولتاریا و عدم پذیرش رهبری احزاب و سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی

- ضرورت وحدت در درون پرولتاریا و حل اختلافات از طریق گفتگو و عدم توسل به خشونت به ضد کارگران یا سازمان های کارگری

- ضرورت بررسی دقیق موازنه نیروها

- مرزبندی با جریان های اصلاح طلب و دنباله رو بورژوازی و خرده بورژوازی و مرزبندی با آنارشیسم همراه با نشان دادن نتایج مخرب غلبه

رفرمیسم یا آنارشیسم به توده های کارگر و زحمتکش .

س. ش.

۳۱ مرداد ۱۳۹۱، ۲۱ اوت ۲۰۱۲

### پانویشت ها

۱ - چند تن از افراد «سر شناس» این بورژوازی بوروکراتیک را که پیوندهای بسیار نزدیکی با رهبری حزب کنگره ملی آفریقا (حزب حاکم در آفریقای جنوبی از سال ۱۹۹۴ تاکنون)، دستگاه دولتی آفریقای جنوبی و اتحادیه ملی معدنکاران دارند، نام می بریم:

- توکیو سکسوال وزیر کنونی مسکن آفریقای جنوبی، او در دوره آپارتاید در جنبش دانشجویی شرکت داشت. در آغاز دهه ۱۹۷۰ عضو حزب کنگره ملی آفریقا شد. در رژیم آپارتاید زندانی سیاسی و با نلسون ماندلا هم بند بود. پس از سال ۱۹۹۴ به مقام های دولتی منطقه ای و مرکزی و نیز به مسئولیت های مهمی در حزب کنگره ملی آفریقا دست یافت. از سال ۱۹۹۸ به فعالیت کسب و کار به ویژه در صنعت الماس روی آورد. او همچنین در مدیریت شرکت های بزرگی در معادن پلاتین و طلا، صنعت الکترونیک و نیز در رشته مالی صاحب مقام است. افزون بر آن در زمینه نفت، انرژی نیز فعالیت دارد و امتیازاتی در روسیه هم در زمینه الماس به دست آورده است. روابط کسب و کار او تا کازاخستان، گینه و ایالات متحده نیز گسترش یافته است. او از سال ۲۰۰۹ وزارت مسکن آفریقای جنوبی را برعهده دارد.

- سیریل رامافوزا، وکیل، رهبر اتحادیه کارگری، فعال سیاسی، سیاستمدار، مذاکره کننده انتقال حکومت، مدیر کسب و کار. او در اوایل دهه ۱۹۷۰ فعال جنبش دانشجویی بود عضو سازمان دانشجویان آفریقائی. دو بار دستگیر و زندانی شد. پس از آزادی از زندان در یک دفتر حقوقی به کار پرداخت و به تحصیل در رشته حقوق ادامه داد. در سال ۱۹۸۲ در تأسیس اتحادیه ملی معدنکاران نقش مؤثری داشت و از زمان تأسیس تا سال ۱۹۹۱ دبیر کل این اتحادیه بود. در فاصله ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ شمار اعضای این اتحادیه از ۶۰۰۰ به ۳۰۰۰۰۰ رسید که تقریباً نصف کل کارگران معدن را شامل می شد. او در سال ۱۹۹۱ به خاطر انتخابش به عنوان دبیر کل کنگره ملی آفریقا از مقامش در اتحادیه ملی معدنکاران استعفا کرد. پس از آزادی ماندلا از زندان رامافوزا دستیار نزدیک او شد و در تیم مذاکرات با حکومت آفریقای جنوبی شرکت فعال داشت. در سال ۱۹۹۷ پس از شکست در مبارزات انتخاباتی برای ریاست جمهوری، فعالیت سیاسی را رها کرد و به بخش خصوصی روی آورد و مدیر یک شرکت سرمایه گذاری شد. شرکتی به نام گروه شاندوکا برای فعالیت در بخش منابع، انرژی، مستغلات، بانکداری، بیمه و مخابرات تأسیس کرد. او همچنین رئیس گروه بید وست، فعال در رشته خدمات با حدود ۱۰۴ هزار کارکن در سراسر جهان، و دارای مسئولیت های غیر اجرائی در شرکت کاغذ و مقوا سازی، فولاد، بانک، خدمات مالی و غیره است.

- پاتریس توپان موتسپ، سرمایه دار بزرگ فعال در معادن طلا، آهن، فلزات و پلاتین. عضو هیأت مدیره چندین شرکت از جمله یک شرکت بزرگ سرمایه گذاری در آفریقای جنوبی. او همچنین صاحب یک باشگاه فوتبال

فعالیت داشت. آنها سپس دو معدن طلا را که در حال انحلال بودند خریداری کردند. اما به خاطر ناتوانی در به راه انداختن آنها و پرداخت وام های این شرکت ها و حقوق کارگران، دادگاه رای به انحلال شرکت اورورا داد. زوما و ماندلا باید حقوق عقب افتاده کارگران را بپردازند.

۲- منبع: شورای هماهنگی مذاکرات خدمات عمومی PSCBC

[www.nehawu.org.za/.../NEHAWU%20Wage%20Bulletin%20-...](http://www.nehawu.org.za/.../NEHAWU%20Wage%20Bulletin%20-...)

۳- این ضریب که عددی بین صفر و یک است معیاری برای نابرابری توزیع درآمد به شمار می رود. ضریب جینی صفر به معنی برابری کامل درآمد ها در یک جامعه و ضریب ۱ به معنی تمرکز تمام درآمدها در دست یک فرد است. بدین سان هرچه این ضریب بیشتر یعنی به یک نزدیک تر باشد نابرابری در توزیع درآمد بیشتر است. در سال ۲۰۱۱ ضریب جینی در آفریقای جنوبی برابر ۰,۶۷ بود. برای مقایسه بد نیست بدانیم که ۱۰ کشور از اعضای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه که بدترین ضریب را در سال ۲۰۱۰ داشتند از این قرار بودند:

کشور	نیوزیلند	استرالیا	ایتالیا	انگلستان	پرتغال	اسرائیل	آمریکا	ترکیه	مکزیک	شیلی
ضریب جینی	۰,۳۳	۰,۳۴	۰,۳۴	۰,۳۴	۰,۳۶	۰,۳۷	۰,۳۸	۰,۴۱	۰,۴۸	۰,۵۰

است. ثروت او ۳,۲۸ میلیارد دلار تخمین زده می شود، که او را به ثروتمند ترین فرد آفریقای جنوبی تبدیل کرده است. پدر او معلم بود و کسب و کار کوچکی در رابطه با معدن داشت. پاتریس موتسپ در رشته حقوق تحصیل کرد و نخستین شریک سیاه پوست یک دفتر حقوقی شد. پس از روی کار آمدن رژیم جدید با استفاده از برنامه «توانمند سازی اقتصادی سیاهان Black Economic Empowerment» به منابع مالی و اعتباری با شرایط مساعد دست پیدا کرد و با استفاده از روابط حکومتی کسب و کار خود را توسعه داد. روابط او با حزب کنگره ملی آفریقا نقش مهمی در این زمینه داشت. خواهر او نیز که همسر وزیر حمل و نقل آفریقای جنوبی است، در رشته معدن فعالیت دارد و از ثروتمند ترین زنان این کشور است.

- زوندوا ماندلا، نوه نلسون ماندلا و کولبوز زوما برادر زاده ژاکوب زوما، رئیس جمهور کنونی آفریقای جنوبی، جزء نسل جدید سرمایه دارانی هستند که به برکت روابط دولتی و حزبی به مالکیت وسایل تولید و مبادله دست یافته اند. این «آقا زاده ها» شرکتی به نام اورورا به ریاست کولبوز زوما و مدیر کلی زوندوا ماندلا تأسیس کردند که کارش سرمایه گذاری و جلب سرمایه برای شرکت ها و هولدینگ های دیگر بود از جمله هولدینگ سنماگ که در زمینه الکترونیک

این ضریب در مورد سوئد حدود ۰,۲۴ است.

۴- منبع: <http://solidarite-internationale-pcf.over-blog.net/categorie-11017973.html>

## اسلامی کردن مهدهای کودک توسط مرتجعین حاکم

### شیده رخ فروز

نقش دین در تمامی جوامع به بند کشیدن تفکر انسان و ابزاری در دست طبقات حاکم جهت ستم و سرکوب دولتی در جهت حفظ منافع استثمارگران آنان است. در شرایط کنونی ایران، این مسئله از فعالیت شدیدی برخوردار بوده و بر تمامی جوانب زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توده ها، حضوری پر رنگ دارد. دولت دینی سرمایه داران و زمینداران جمهوری اسلامی قوانین شرعی قرون وسطائی خود را سال هاست که در مقابله با کارگران و توده های محروم، اعمال می کند. از دستگیری و شکنجه و اعدام کارگران و فعالان و انقلابیان به عنوان "مفسد فی الارض و باقی و اقدام علیه امنیت" گرفته تا اعلام حکم اعتصاب کارگران به عنوان "محاربه با خدا"، تبدیل مردم به گوشت دم توپ مطامع خود در جنگ ارتجاعی به بهانه "تکلیف و واجب شرعی" تا حکم شلاق و سنگسار برای خصوصی ترین زوایای زندگی افراد، اسلامی کردن محیط دانشگاه ها و تبدیل آنها به پادگان و گورستان (دفن شهدا در دانشگاه ها)، تبعیض جنسیتی، قومی، دینی (اقلیت های دینی) ... و بالاخره اقتدار آهنین و بی چون و

چرای "ولی فقیه" بر سرنوشت و جان و هستی تمامی جامعه.

اکنون سال ها پس از "انقلاب فرهنگی" در دانشگاه ها و اسلامی کردن محیط آنها، اخیراً نوبت به اجرای طرح تفکیک جنسیتی رشته های دانشگاهی و زنانه - مردانه کردن دانشگاه ها رسیده است. در راستای همین سیاست و تعمیم آن، مراکز کودکانستانی و مهدکودک ها آماج این طرح قرار گرفته اند. دولت دینی کودکان بیگانه و فاقد تشخیص ایدئولوژی را با هدف ترویج شدیدتر دین از سنین پائین، بازیچه حفظ اهداف استثمارگران و ستمگران خویشتن قرار داده و به جای مریبان تحصیل کرده، با تجربه و دلسوز در امر تعلیم و تربیت (که چندی پیش با بهانه های واهی موجبات اخراج و سرگردانی شغلی شان فراهم گردید)، اکنون پای طلبه های زن و هیئت های مذهبی و مساجد را به این مراکز کشانده است:

"مدیرکل بهزیستی استان تهران از اختصاص تسهیلاتی خاص به هیئت های مذهبی و مساجد برای ایجاد مهدهای کودک خبر داده و گفته در صورت مراجعه هیئت های مذهبی متقاضی و تکمیل مدارک، مجوز مهدکودک برای آنها یک ماهه صادر می شود. ... هیئت های مذهبی و مساجد در اولویت دریافت تسهیلات هستند. ضمن



غیراخلاقی" از جمله رقص و آواز به کودکان آموزش می دهند، برخورد می کند." (همانجا - ۹۱/۵/۲۴)

این طرح ارتجاعی رژیم که دخالت دین را از دانشگاه ها و مدارس به برنامه های آموزشی مهدکودک ها کشانده و با تبعیض در واگذاری مشاغل بر حسب اعتقادات دینی، یعنی محروم کردن متخصصان امر تعلیم و تربیت از دریافت مجوز تأسیس مهدکودک و دادن امتیازات دولتی ویژه به نهادهای وابسته به خود (مساجد، طلاب حوزه، هیئت های مذهبی)، در راستای اجرای اهداف گفته شده گام برمی دارد، خود تضاد و معضل دیگری، گریبانگیر توده های مردم و فرزندان آنهاست. تضادی که همچون سایر تضادهای حاکم بر جامعه، تنها با راه حل انقلابی و به دست کارگران و محرومان گره گشایی خواهد شد. دولت انقلابی شورایی کارگران و زحمتکشان (پس از سرنگونی جمهوری اسلامی) در این زمینه اقدامات زیر را به اجرا خواهد نهاد:

«جدائی دین از دولت، مدارس و آموزش، هرگونه دخالت روحانیان و دولت در آموزش و پرورش ممنوع است، حذف آموزش مذهبی از برنامه درسی مدارس و دانشگاه ها، رشته هایی که اجازه نتیجه گیری نهائی متفاوت و تفسیر

اینکه تسهیلات بهتری به آنها برای ایجاد مهدهای کودک ارائه می شود و ضمن اینکه تعداد مهدهای کودک با رویکرد دینی در سطح استان تهران افزایش می یابد. ... چند روز قبل هم معاون اجتماعی سازمان بهزیستی در باره اولویت طلبه های زن و هیئت های مذهبی در دریافت مجوز ایجاد مهدهای کودک گفته بود که "ایجاد مهدهای کودک با رویکرد دینی در اولویت سازمان بهزیستی قرار دارد." (آفتاب یزد - ۹۱/۵/۲۴) "یکی از برنامه های سازمان بهزیستی این است که ظرف یکی، دو سال آینده تعداد مساجد دارای مهدکودک را به ۱۰۰ برسانیم." (همانجا - ۹۱/۵/۲۵)

مسئولان تاریک اندیش دولتی، در اجرای این طرح تا آنجا پیش رفته اند که آش اسلامی کردن مهدکودک ها حسابی شور شده است و هرگونه سرزندگی و شادابی و یادگیری خلاق کودکان معصوم و پیروی از رویکردهای نوین آموزشی را فدای طرح ارتجاعی فوق نموده و برای پیامدها و آثار زیان بار خودگی، افسردگی و جمود فکری کودکان که ماحصل این سیاست است، پیشیزی هم اهمیت قائل نمی شوند: "مدیرکل بهزیستی تهران اعلام کرده بود که برنامه های مهدکودک بایستی در راستای موازین اسلامی و موازین شرعی باشد و بهزیستی با مهدهای کودک که به گفته او "برنامه های

حزبی و طبقاتی را می دهند، نباید به عنوان درسهای اجباری در مدارس تدریس شوند و در این رابطه باید شرایط دستیابی به نظرات گوناگون و برخورد آرا برای دانش آموزان فراهم گردد، تأمین همه امکانات لازم برای پرورش جسمی و فکری و نیز سرزندگی کودکان و جوانان به شیوه های غیر مستبدانه و غیر بوروکراتیک و با شرکت خود جوانان و نوجوانان، لغو هرگونه تبعیض در واگذاری مشاغل برحسب اعتقاد یا عدم اعتقاد به دین، ایجاد آنگونه آموزش و شرایطی برای جوانان که احساس سرزندگی و تعلق خویش به جامعه را با آمادگی برای تبدیل شدن به شهروندانی با حقوق کامل و پذیرش مسئولیت اجتماعی، همراه داشته باشند.»

### نهادینه شدن شکنجه در جمهوری اسلامی ایران

بهر روز فرهیخته

۲۸ مرداد ۱۳۹۱، ۱۸ اوت ۲۰۱۲

بررسی خشونت و شکنجه از دو زاویه مطرح است نخست از زاویه اعمال آن از سوی حکومت ها نسبت به مردم و دیگری خشونت و شکنجه هایی که در میان خود مردم و بویژه در میان خانواده ها رایج است. تفاوت این دو نوع خشونت و شکنجه اساساً در این است که خشونت و

شکنجه دولتی ابعاد سیستماتیک، بسیار شدید و متداوم دارد، در حالی که در نوع دوم، که در بین خود مردم جاری است، چنین نیست. خشونت و شکنجه دولتی معمولاً در جهت منافع حکومت ها و طبقات حاکم است، در حالی که خشونت و شکنجه در میان مردم علت و هدف واحدی را تعقیب نمی کند. علت برخی از آنها اعتقادات خرافی و متعصبانه مذهبی، علت برخی دیگر سنت های عقب مانده اجتماعی، علت برخی دیگر نگرش های کهنه تربیتی و علت برخی دیگر در آن است که شکنجه کننده خود نیز تحت شکنجه تربیت شده و رفتار شکنجه گرانه عادت زندگی اوست و غیره. خشونت و شکنجه ای که در بین خود مردم رایج است، در بسیاری از موارد، به خاطر «منافع» خود قربانی (مانند موارد تربیتی و تحصیلی) یا حفظ حیثیت خانواده (مانند موارد ناموسی) صورت می گیرد. در جوامع عقب مانده این دو نوع خشونت و شکنجه معمولاً دوش به دوش یکدیگر در حرکت اند و روی یکدیگر تأثیر می گذارند. خشونت و شکنجه دولتی جامعه ای مرعوب و بنابراین خشونت و شکنجه پذیر ایجاد می کند و خشونت و شکنجه در میان مردم ظرفیت و توان مقاومت در برابر خشونت و شکنجه دولتی را کاهش می دهد.

از آنجا که در خشونت و شکنجه دولتی جنبه سیاسی آن حائز اهمیت اصلی است و در خشونت

و شکنجه رایج در بین مردم جنبه جامعه شناسانه آن، ما خود را روی مورد دولتی آن متمرکز می کنیم.

با آنکه در رژیم های پادشاهی ایران شکنجه عملاً در رابطه با اتهامات و جرایم گوناگون و بویژه در رابطه با اتهامات و جرایم سیاسی با خشونت وحشیانه ای اعمال می شد، و این رسم بومی با سیاست ها و شیوه شکنجه گرانه استعمارگران اروپایی بویژه در مستعمرات تقویت شده بود، ولی از انقلاب مشروطه به بعد با ایجاد حقوق مدنی مردم، جایی در قوانین جزایی کشور نداشت، هرچند در عمل توسط پلیس، ژاندارم، نیروهای امنیتی و نظامی به کار گرفته می شد. به عکس، در رژیم ننگین قرون وسطایی جمهوری اسلامی ایران، شکنجه با نام های تعزیر، حد، سنگسار و غیره، همچون احکام مذهبی جزا که مشروعیت اش از دین سرچشمه می گیرد، وارد قانون جزای ایران شد. قانونی بودن شکنجه و رواج علنی آن در این رژیم، آن را به موضوعی نهادینه شده در جامعه ایران تبدیل کرده است.

به هر نسبت که شکنجه قبول عام یافته، اخلاق عمومی نامتمدنانه تر و فرهنگ جامعه ارتجاعی تر گشته است. بررسی برخورد اصلاح طلبان با این امر گویای این موضوع است. اصلاح طلبان

هنگامی که هنوز جزیی از حکومت بودند چیزی به ضد شکنجه نمی گفتند و حتی برخی از عناصرشان در انجام شکنجه دخیل بودند. ولی از هنگامی که از حکومت رانده شدند و خود مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند، به دو دلیل هنوز در مبارزه با شکنجه ناپیگیرند و نسبت به آن برخورد نامتمدنانه دارند: نخست آنکه آنان به راستی مخالف نفس شکنجه در هر شکل و شدتی نیستند و دوم آنکه طبیعی بودن شکنجه در پاسخ به جزای جرم، جزیی از فرهنگ آنان است. اگر فریاد به حق آنان در مورد شکنجه زندانیان سیاسی اصلاح طلب توسط رژیم اسلامی، بسیار بلند است، اما به خاطر شکنجه شدن انسانها در مورد جرایم غیر سیاسی تاکنون هیچ صدایی درنیاورده اند؛ که این خود نشانه عدم مخالفت اصولی آنان با شکنجه است.

بینیم اصلاح طلبان در واکنش به شکنجه اخیر ۱۴ زندانی سیاسی اصلاح طلب چگونه برخورد می کنند. سایت اصلاح طلب جرس می نویسد: «به گزارش منابع خبری، روند گام به گام تشدید برخورد با زندانیان و محکومان سیاسی با اجرای حکم شلاق تعدادی از زندانیان سیاسی و احضار گسترده محکومانی که مدت ها از صدور حکمشان گذشته است، در ماه مبارک رمضان و

همزمان با شب های قدر، وارد مرحله تازه ای شد.» و سایت کلمه می نویسد: «انفرادی‌های طولانی و غیر قانونی، شکنجه‌های گسترده، احکام سنگین، قطع تلفن و محدودیت در ملاقات حضوری و صدور مرخصی و اعزام زندانیان به سلول‌های انفرادی بند ۲۴۰ [زندان اوین در منطقه شمالی تهران]، بخشی از روندی است که در مورد آن دسته از زندانیان سیاسی که پس از دهمین انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ زندانی شده‌اند اعمال شده و تاکنون ادامه داشته است.» «در گذشته تعداد زیادی از محکومان به تحمل شلاق، با توجه به شانیت زندانیان سیاسی و اینکه خود قوه قضاییه از بی پایه بودن این احکام بهتر از هر فرد و نهادی مطلع بود، آنها را اجرا نمی کرد و تغییر این رویه نشان از تداوم سخت گیری بر زندانیان سیاسی است.» (تأکیدها از من است. ب. ف).

برخلاف نظر اصلاح طلبان شکنجه نه تنها «در مورد آن دسته از زندانیان سیاسی که پس از دهمین انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ زندانی شده‌اند» اعمال شده است، بلکه از زمان استقرار رژیم جمهوری اسلامی در مورد همه زندانیان سیاسی اعمال گشته است. شکنجه در

این رژیم، مانند رژیم گذشته، هرگز منحصر به زندانیان سیاسی نبوده، بلکه به طور وسیع شامل اتهامات و جرایم غیر سیاسی نیز بوده است، مگر آنکه جرم از سوی خاصه خلاصه های رژیم پیشین و یا آفازاده ها و خواص رژیم کنونی صورت گرفته باشد.

شلاق همچون نوعی شکنجه از نظر اصلاح طلبان در ماهیت خود قرون وسطایی و ارتجاعی نیست، بلکه بدین خاطر نکوهیده است که حکم آن «بی پایه» صادر شده و «در ماه مبارک رمضان و همزمان با شب های قدر» صورت می گیرد و نیز از این جهت مذموم است که «به شانیت زندانیان سیاسی» اصلاح طلب توجه نشده است!

این نگرش تا آنجا در نزد اصلاح طلبان عمل می کند که همسر یکی از این ۱۴ زندانی سیاسی اصلاح طلب شکنجه شده، بجای محکومیت هر نوع شکنجه، در هر زمان و برای هر اتهام و جرمی، در اعتراض به شکنجه شوهرش می گوید: «ما از اجرای حکم در ماه رمضان متعجب شدیم. ما در چنین روزهایی توقع رافت اسلامی را داشتیم.» (منبع نقل قول ها سایت های کلمه، جرس و امید راه سبز)

شکنجه از هر نوع که باشد، چه جسمی و چه روانی، و به هر شدتی که اجرا شود، موجب اختناق و خفقان سیاسی و اجتماعی، تخریب کننده روح زنده انسان در تعالی خویش و سلوک اجتماعی اوست. شکنجه مستقیماً به ضد دموکراسی به مثابه یک شیوه سیاسی حکومت و مناسبات دموکراتیک انسان ها با هم در جامعه است. شکنجه عامل نابودی روحیه سازندگی جمعی، عامل مرعوب بودن مردم و خمودی اجتماعی و بر باد رفتن نگرش نقد سازنده در جامعه است. در یک کلام شکنجه عامل پسرفت اجتماعی و فردی و بنابراین عملی است به غایت ارتجاعی. به همین دلایل ما ضمن اینکه خواهان «محاكمه و مجازات سران رژیم جمهوری اسلامی و همه کسانی که در سرکوب، شکنجه، ترور، اعدام آزادیخواهان، اختناق، نقض آزادیها و حقوق مردم ... نقش داشته‌اند» هستیم، معتقدیم که هرگونه شکنجه باید ممنوع شود. حتی در حق جنایتکاران محرز جنگی و جانیان انبوه کُش نباید شکنجه روا داشت. موضع طرح برنامه کمونیست های ایران درباره شکنجه چنین است: «ممنوعیت شکنجه: هرگونه شکنجه جسمی و روانی جنایت است و آمران و عاملان آن باید از طرف دادگاه مورد پیگرد قرار گرفته، مجازات شوند. رسیدگی به این امر لزوماً به شاکی

شخصی نیاز ندارد و هر شخص و یا نهاد مطلع از شکنجه می‌تواند به دادگاه شکایت کند.»

### روش مارکس در درک جامعه و تاریخ

مارکس در «مقدمه سهمی در نقد اقتصاد سیاسی» می‌نویسد:

«گرچه رشته تخصصی تحصیلات من حقوق بود، من آن را همچون رشته ای فرع بر فلسفه و تاریخ دنبال کردم. در سال ۴۳ - ۱۸۴۲ به عنوان سردبیر "مجله راین" از اینکه مجبور به بحث درباره منافع مادی بودم نخست خود را در موقعیت آزار دهنده ای یافتم. تصمیمات حکومت [محلی] راین درباره دزدی چوب و تقسیم مالکیت ارضی، مخالفت رسمی آقای فون شاپر والی oberpräsident آن زمان ایالت راین، با "مجله راین" درباره وضعیت دهقانان مُوزِل، و سرانجام بحث های مربوط به تجارت آزاد و تعرفه های حمایتی گمرکی نخستین فرصت را به من دادند که به مسایل اقتصادی بپردازم. از سوی دیگر، پژوهاک سوسیالیسم و کمونیسم فرانسوی که لعاب نازکی از فلسفه بدان خورده بود، در زمانی که حُسن نیت "برای پیشرفت" شدیداً بر شناخت موضوع می چربید، در "مجله راین"

شنونده پیدا کرد. من به این آماتوريسم تفننی اعتراض کردم. اما در همان حال در جدالی با مجله آلمانی آگسبورگ پذیرفتم که مطالعات قبلی من اجازه نمی دهند نظری درباره گرایش های فرانسوی بدهم. هنگامی که ناشران مجله راین دچار این توهم شدند که این امکان وجود دارد با اتخاذ موضعی سازشکارانه بتوانند در حکم مرگ این مجله تخفیفی بگیرند، من مشتاقانه این فرصت را غنیمت شمرده، از صحنه عمومی عقب کشیدم و به مطالعه روی آوردم.

نخستین کاری که در دست گرفتم تا شکی را که وجودم را فراگرفته بود از بین ببرم بررسی انتقادی فلسفه حقوق هگل بود که مقدمه آن در سالنامه آلمانی - فرانسوی در سال ۱۸۴۴ در پاریس چاپ شد. تحقیق من به این نتیجه منجر شد که نه روابط حقوقی [قانونی] و نه اشکال دولتی را نمی توان صرفاً از طریق خود آنها و یا برمبنای به اصطلاح تکامل عام نوع بشر فهمید، بلکه به عکس، منشأ این آخری ها در شرایط زندگی یا در کل آن چیزی که هگل به تاسی از انگلیسی ها و فرانسوی های سده هیجدهم در اصطلاح "جامعه مدنی" خلاصه می کند قرار دارد؛ و اما تشریح [آناتومی] جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جستجو کرد. من مطالعه اقتصاد سیاسی را در پاریس آغاز کردم و پس از

اخراج از پاریس به دستور گیزو و رفتنم به بروکسل در آنجا به این مطالعه ادامه دادم.

نتیجه کلی ای که بدان رسیدم و پس از نیل بدان به اصل راهنمای مطالعات من بدل شد چنین است: انسان ها در تولید اجتماعی زندگی خود وارد روابط معین و ضروری ای می شوند که مستقل از اراده آنهاست، یعنی روابط تولیدی ای که متناظر مرحله معینی از تکامل نیروهای مادی تولید آنهاست. مجموع کل این روابط تولیدی، ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل می دهد، یعنی آن شالوده واقعی که روبنای حقوقی و سیاسی بر روی آن ظاهر می شود و اشکال معین آگاهی اجتماعی با آن هماهنگی دارد. شیوه تولید زندگی مادی، روندهای زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را به طور کلی مشروط می سازد. این آگاهی انسان ها نیست که هستی آنان را تعیین می کند، بلکه به عکس هستی آنان است که آگاهیشان را تعیین می نماید. نیروهای مولد مادی جامعه در مرحله معینی از تکامل خود، با روابط تولیدی- یا با آنچه صرفاً بیان حقوقی همان چیز است - یعنی با روابط مالکیتی که در چارچوب آن تاکنون عمل کرده اند وارد درگیری می شوند. این روابط از اشکال نیروهای مولد به زنجیرهای آنها مبدل می گردند. در این هنگام یک عصر انقلاب اجتماعی آغاز می گردد. با تغییر شالوده اقتصادی، کل روبنای عظیم به کندی یا به

ظاهر می شود که شرایط مادی حل آن قبلاً حاضر و یا دست کم در حال شکل گیری باشد.»

### زنگ خطر:

#### تکرار فاجعه وحشتناک تر از پیش!

#### شیده رخ فروز

مردم ایران هنوز در سوگ و اندوه و بهت فاجعه دردناک زلزله آذربایجان شرقی، با کشته ها و مجروحان بسیار (عمدتاً کودکان و زنان) و درصد بالای تخریب (در برخی روستاها تا ۱۰۰٪) سرپناه اهالی آن، بسر می برند. در حالی که هنوز شاهد بی توجهی و عدم رسیدگی دولت و مسئولان، آوارگی و بی پناهی و نبود امکانات اولیه (چادر، آب و مواد غذایی، دارو و امکانات پزشکی - درمانی، توالت و...) برای بازماندگان داغدار و نگران شیوع بیماری ها و ابتلای مردم منطقه، شروع زود هنگام فصل سرما و هزاران مشکل پس از زلزله، هستند. تنها هنر مسئولان رژیم در این میان بی توجهی، دروغپردازی، توجیه، سرپوش نهادن بر قصور و اهمال کاری خود (که به فجیع تر شدن ابعاد این فاجعه منجر شده است) و بستن پرونده این زلزله و سپردن آن به دست فراموشی است. آنان بیشرمانه از پاسخگویی به این پرسش که چرا این

سرعت تحول می یابد. در بررسی این تحولات همواره باید بین تحول مادی شرایط اقتصادی تولید، که می توان با دقت علوم طبیعی آن را تعیین کرد، و آشکال حقوقی، سیاسی، دینی، هنری یا فلسفی، و به طور خلاصه، آشکال ایدئولوژیکی ای که در آنها انسان ها از این درگیری آگاهی می یابند و مبارزه را به سرانجام می رسانند تمایز قایل شد. همان گونه که در مورد یک شخص برحسب آنچه او در مورد خود فکر می کند داوری نمی کنند، به همان گونه درباره این تحولات نمی توان برحسب آگاهی متناظر آن قضاوت کرد. بلکه به عکس، این آگاهی را باید از روی تضادهای زندگی مادی، از درگیری موجود بین نیروهای اجتماعی تولید و روابط تولیدی توضیح داد. یک نظم اجتماعی [شکل بندی اجتماعی] هرگز پیش از آنکه همه نیروهای مولدی که این نظم [شکل بندی اجتماعی] گنجایش آنها را دارد تکامل یافته باشد از بین نمی رود و روابط تولیدی برتر هرگز جایگزین روابط کهن نمی شود مگر آنکه شرایط مادی وجود آنها در زهدان جامعه کهن رسیده و پخته شده باشند. بدینسان نوع بشر ناگزیر در برابر خود تنها مسایلی را قرار می دهد که قادر به حل آنها باشد، زیرا بررسی دقیق تر همواره نشان خواهد داد که خود وظیفه تنها هنگامی

زلزله که ۶ ریشتر بیشتر نبود، این چنین اهالی را به خاک سیاه نشانده؟!، طفره می روند. غافل از این که واقعیات سرسختند و نمی توان آنها را کتمان کرد:

"فرسودگی خانه های روستاهای آذربایجان به حدی است که به گفته رئیس سازمان مدیریت بحران کشور به دلیل نامقاوم بودن خانه های روستایی، برخی از این خانه ها حتی با یک زلزله سه ریشتری نیز تخریب می شود. به گونه ای که در استان هایی مانند خراسان جنوبی، سیستان و بلوچستان، فارس و کرمان به دلیل فرسوده بودن خانه های روستایی، اغلب روستاییان همیشه درخوف و وحشت زلزله شب را به صبح می رسانند." (افتاب یزد- ۹۱/۵/۲۵)

"زلزله ۶/۲ ریشتری که در آذربایجان تاکنون (ظهر روز یکشنبه) نزدیک به ۳۰۰ کشته داشته نباید حتی یک زخمی برجای بگذارد چه برسد به آنکه ۲، ۳ هزار نفر بر اثر آن زخمی شده اند. ما در ساخت و ساز خانه ها مشکل داریم. مسائل عمده ما سازه است. بعد استفاده از زمین های مشکل دار به عنوان زمین برای جانمایی شهر و در نهایت ساختمان سازی، در حوزه مهندسی ما با مسائل سطحی برخورد می کنیم در کشورهای دیگر این زلزله کشته ای بر جای نمی گذارد." (آرمان - ۵/۲۳)

سالها از وقوع زلزله های پر تلفات و ویرانگر "طبس، رودبار و منجیل و بم" می گذرد، اما این داستان باز هم همچنان تکرار می گردد. نهادها و سازمان های دولتی پس از هر زلزله، تنها در حرف به بحث مقاوم سازی بناها و بافت های فرسوده و اختصاص بودجه برای اجرای این طرح پرداخته اند. آنان بی توجه به واقعیت آسیب پذیر بودن زیرساخت های کشور به ویژه در مناطق روستایی (و نیز شهری)، یا نظاره گر زلزله بعدی بودند و یا اگر هم بودجه ای به بهانه اجرای کار اختصاص یافته، حیف و میل گردیده و یا دست آخر به جیب حضرات و شرکا سرازیر شده است.

روی دیگر سکه این سیاست، به بخش صنعت پرسود ساختمان سازی و انبوه سازی های سریع و فاقد ایمنی مربوط است. صنعتی که عمدتاً در دست بخش دولتی و شبه دولتی و یا شرکای وابسته به آنان بوده و یا در قبال دادن انواع مجوزها و زیرپا نهادن حتی مقررات نیم بند اداری خود، پورسانت های کلان دریافت کرده و جان و مال مردم را به پیشیزی نمی گیرند:

"... مسئله دیگر، توسعه انبوه سازی و میزان بالای ساخت و ساز است که در کشور اتفاق می افتد. به بیان دیگر به علت سود اقتصادی که در بازار مسکن وجود دارد سرعت ساخت و ساز



ریشتری بوده اند و ۶۷۷ مدرسه در معرض تخریب قرار داشته اند. به عبارت دیگر به رغم تبلیغات فراوان چند سال اخیر در خصوص تخریب و نوسازی و مقاوم سازی مدارس و اختصاص بودجه فراوان به سازمان نوسازی مدارس کشور وابسته به آموزش و پرورش، ۷۸ درصد مدارس یک منطقه کشور، تخریبی و یا فاقد استحکام کافی بوده اند. به سایت سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور مراجعه می کنیم تا ببینیم واکنش آنها به زلزله اخیر چیست؟ در بخش اخبار استانها، تنها خبر استان آذربایجان شرقی، کسب رتبه عالی ترویج فرهنگ و حجاب و عفاف توسط اداره کل نوسازی مدارس است. آیا مشت نمونه خروار است و می توان وضعیت مدارس منطقه زلزله زده را به سراسر کشور تعمیم داد و نتیجه گیری کرد که بین ۷۰ تا ۸۰ درصد مدارس موجود کشور مخروبه و یا فاقد استحکامند؟ ... در سال ۹۰ بودجه مصوب سازمان نوسازی مدارس، دوهزار میلیارد تومان و در سال جاری یک هزار میلیارد تومان بود. ... " (آفتاب یزد - ۹۱/۵/۲۸)

آمارهایی از این دست (که بی تردید از این هم بالاتر است اما کتمان می گردد) نشان دهنده این واقعیت است که فقط ۲۲ درصد مدارس اهر، هریس و ورزقان مقاوم بودند و بقیه فرسوده و یا

بسیار بالاست و متأسفانه این سرعت عمل برای ساخت و ساز و انبوه سازی، همگام و همزمان با مساله ریسک و ایمنی نیست و همین مساله موجب شده در زلزله ای که در آذربایجان شرقی رخ داده بسیاری از ساختمان های تازه احداث شده دچار آسیب شوند. اگر به جای دو زلزله ۶/۲ ریشتری یک زلزله هفت ریشتری می آمد، دیگر آسیب ها تنها پهنه روستایی را در بر نمی گرفت و آسیب های شهری را هم شاهد می بودیم. در حال حاضر بسیاری از گزارشات تخریب های ساختمانی مربوط به ساختمان های جدید الاحداث است و ساخت مسکن سریع است، اما ملاحظات مربوط به آن دیده نمی شود." (همانجا)

در زلزله آذربایجان شرقی عیناً همین مسئله در رابطه با عدم مقاوم سازی و تخریب شدید بویژه در مورد مدارس منطقه دیده می شود و اگر این زلزله در ساعت ۱۰ صبح ایام تحصیلی مدارس رخ می داد، بی تردید کودکان بیگناه زیادی پَر پَر می گشتند. چرا که آمار تخریب مدارس رقم قابل تأملی را نشان می دهد:

"... در یک جمع بندی ساده از مجموع ۸۷۳ مدرسه مناطق زلزله زده آذربایجان شرقی فقط ۱۹۶ مدرسه یعنی ۲۲ درصد مدارس، دارای شرایط ایمنی و مقاومت کافی در برابر زلزله ۶

در حال تخریب. این مسئله که بر سر بودجه های اختصاص یافته جهت مقاوم سازی و نوسازی مدارس چه آمده و از کجا سر در آورده نیز، کاملاً روشن است! دیگر این که استان آذربایجان شرقی جزو مناطق نسبتاً توسعه یافته و آباد محسوب می گردد، در استان های محرومی مانند سیستان و بلوچستان، ایلام، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، کرمان، هرمزگان و ... قطعاً وضعیت مقاوم بودن مدارس اسفبارتر و امکان تکرار فاجعه در ابعاد گسترده تر و وحشتناک تر از آذربایجان شرقی، را نمی توان نادیده گرفت.

مسئولان رژیم فریبکارانه برای توجیه سیاست ها و عملکرد خود، از ارائه تسهیلات مقاوم سازی و وجود وام، و در مقابل از عدم تمایل روستاییان برای دریافت این تسهیلات سخن می گویند: "درآمد اندک روستاییان توان بازپرداخت وام های ۲۰ میلیون تومانی را از آنها گرفته است. ... شهردار شهرستان زلزله خیز فردوس نیز محرومیت ساکنان بافت های فرسوده، ناتوانی در دریافت تسهیلات و نداشتن ضامن را از جمله عواملی عنوان می کند که سبب شده ساکنان بافت های فرسوده تمایلی برای احیای منازل فرسوده خود نداشته باشند. ... از یک سو بیشتر ساکنان این مناطق افراد مسن هستند که قدرت ریسک، جابجایی یا تخریب و بازسازی منازلشان را

ندارند و از سوی دیگر فقر مالی مردم در این مناطق مانع دریافت تسهیلاتی می شود که نیاز به بازپرداخت سنگین و طولانی مدت دارد. ... در واقع شرایطی که در بازپرداخت وام وجود دارد، اجازه استقبال چندانی را به روستاییان بخصوص در مناطق محروم نمی دهد." "جام جم - ۹۱/۵/۲۵" ارائه این تسهیلات ادعائی که سیاستی مقطعی و تحت تأثیر شرایط و فشار از پائین هر از گاهی روی می دهد، و برای گرفتن آن نیز باید از هفت خوان ادارات و بانک های دولتی گذشت، در کنار فقر و تیره روزی ساکنان خانه های فرسوده روستاها و شهرها، جلو تکرار فاجعه را نخواهد گرفت! علت اساسی و بزرگ تمامی این سیه روزی های مردم محروم ایران، وجود رژیم تنگین و انگل صفت جمهوری اسلامی است، که با اعمال سیاست ها و عملکردهایش جز فلاکت، ویرانی و تباهی دستاورد دیگری به بار نیاورده است. تا زمانی که این بساط ظالمانه بر پا است، وضعیت هم به همین صورت و تمامی این فجایع بدون ذره ای تغییر باقی خواهد ماند. اگر خواهان تغییر انقلابی وضعیت خویش هستیم، باید با سازماندهی و تدارک انقلاب به مقابله با وضع کنونی برخیزیم. بی تردید آینده ای روشن را برای خود و نسل فردا رقم خواهیم زد!

## بدرود عزیزان

هژیر سخنور

۲۸ آذر ۱۳۹۰

روحانیانی که به مرگم رأی داده اند

نگفته اند چگونه مرگم را می زاینند

با طناب دار یا گلوله های آتشین!

چه تفاوت مهمی در اینهاست؟

من که هنوز زنده ام

و به زایش مرگم فکر کردن

ارزانی همانان باد!

□

بگذار تا هنوز زنده ام

به تو اعتراف کنم

نازنین من

که من خود به دست خود

کشته ام ترس را

در درون جمجه و سینه خویش

و برای همین است که بی دین بی دینم

و این با کمی فکر هیچ پیچیده نیست.

□

پیش از من بسیاری توانا تر از من

ترس و آز زندگی را

در خود کشته اند

افسوس که آنان فرصت نیافتند

به دیگران بگویند

چگونه پیروز شدند.

اما من

که فرصت دارم

به تو می گویم

رمز و رازی

در پیروزی من نیست

یا اگر هست

همین چیزهای روشنی است

که به تو می گویم:

من چهره خندان تو را

گام های استوار تو را

و شادی ات را

از اینکه ذهن رفیق کارگری را

باز کرده ای

در برابر چشمانم دارم

و خوشحالم

که گیر

روحانیان آدمخوار

اعتراف کردم که  
 به سوسیالیسم عقیده دارم  
 و برایش می رزمم  
 آنان خود را فاتح یافتند  
 و من نیز!  
 طرفین بازی به ظاهر  
 هر دو، برنده بودیم  
 اما شکنجه آنان تمامی نداشت  
 از من خواستند دست سازمانم را  
 رو کنم  
 من افکارش را  
 که بر کسی پوشیده نبود  
 به ایشان واگفتم  
 حریفانم کف بر لب آوردند  
 دیوانه وار پرسش هایشان را  
 چون تک خال ها  
 زمین می زدند  
 از من نقشه سازمان  
 نام اعضا  
 روابط شان  
 و نفوذشان در هسته ها و محافل کارگری  
 و اسناد مخفی سازمان را

نیفتاده ای  
 خوشحالم که خنده ات  
 کلامت  
 و اراده ات در مبارزه  
 قفل پولادینی بودند  
 که نمی گذاشتند  
 نام تو را فاش کنم.  
 من بی تو  
 چگونه می توانم  
 انسانیت را حس کنم؟  
 و تو  
 چگونه می توانی  
 بی خاطره گرما بخش افتخار آمیز من  
 انسانیت ات را  
 شکوفاتر کنی؟  
 □  
 حالا که هنوز زنده ام  
 بگذار به تو بگویم  
 نازنین  
 آنان بس شکنجه ام کردند  
 تا اعتراف کنم  
 و من نیز اعتراف کردم

می خواستند

□

در من

دیالکتیک

وارونه یا دگرگونه گشت

من وعده هایشان را

زنجیر گران جان خویش

یافتم

پس مصمم شدم

با جان بی زنجیر خویش

تنها فاتح این بازی باشم

و شدم.

حریفان کف بر لب آورده ام را

چنان دیوانه کردم

که دیگر هرگز عاقل نشوند.

آنان از من، هیچ چیز

از این آخری ها

که خواستند

به دست نیآوردند.

می دانی چرا؟

زیرا این دیالکتیک

عجیب عمل می کرد،

من خود را در سازمان

و در رفقای سازمان

یا شاید سازمان و رفقا را

در خود می دیدم.

می دیدم با قفل دهانم

که رمز گشایشش را

به فراموشی سپرده ام

سازمان به پیش می رود

و حرکت رو به پیش سازمان و رفقا

فتح من است.

از این زیباتر چه می تواند باشد؟

من در دیالکتیک خود می بینم

هسته ها و محافل کارگری ای را

که به جان پروردم

و به خون خود آبیاریش می کنم

غنچه می دهند

و گل ها از آنها می شکفند.

□

من در خیال خود

راضی و سرمست

در این گلستان

پرسه می زنم

نازنین.

آه نازنین

می بینی رمز و رازی

در کار نیست،

تنها دیالکتیک است

که عمل می کند.